

هو الله تعالى شأنه

مقرّب الخاقان میرزا موسی خان بدانند که مسطورات او بنظر رسید نوشته بود که

ما صوابدید خود را بالصراحه بر وجه اختصار بی تمهید مقدمات مرقوم داریم لهذا

چاپار را باین سبب درینوقت روانه کردیم و صریحاً بآن عالیجاه معلوم میداریم که اولاً هر قدر باخود اندیشه مینمائیم باور نمیکنیم که امنای دولت و عقلای مملکت ایران این روزها جنگ و جدال روس را صلاح دولت قاهره دانند چرا که نظام سپاه آذربایجان و عراق و دارالمرزکلاً پارسا از هم ریخت و با این تعجیل و شتاب هر چه بکنیم تدارک جزئی و نظام ناقص خواهد بود خاطر جمع نمیتوان شد که درمقابل تدارک کلی و نظام کامل روس خدا نخواستہ نقصی روی ندهد و این مطلب بین و آشکار است که هر وقت نقصی در محاربات روس برای ما روی داده از این رهگذر بوده که آنها با تائی و آرام تدارک نظام خود را بقانونی که دارند مضبوط کرده آمده اند و ما بعجله و اضطراب خلقی بسیار مختلف الاوضاع و الاطوار را برداشته در مقابل رفته ایم همچنانکه دولت عثمانی نیز بهمین سیاق رفتار نموده بعد از آنکه اساس ینکچری را از هم ریخت هنوز نظام جدید را کامل نکرده سردعوا برداشت و اینهمه ضرر خورد و مملکت بر باد داد تا نایباً هر گاه همت همایون شاهنشاهی بدفع اعادی دین و دولت مقصور باشد چون ایلچی دولتی بزرگ مهمان این مملکت بوده و از قضایای فلکی اینطور اتفاق افتاده برای این دفع بدنامی واجب و لازم است که از جانب دولت قاهره منتهای صلح جوئی و معذرت خواهی بشود اگر روس غرور کرد و نپذیرفت و بهانه جست آنوقت بمرافعه او پردازند و بر همه دولتها معلوم شود که قتل ایلچی از راه کم فرصتی و باطمینان عثمانلو نبوده العیاذ باللہ عهد شکنی و ناپایداری نشده است بلی از سوء رفتار کسان او و هجوم جهال شهر و غوغای عام امری چنین اتفاق افتاده و آنچه باید و شاید از این طرف در معذرت و تلافی بعمل آمده غرور و طمع روس باعث محاربه ثالث گشته درینصورت هر قدر بیشتر اهتمام در اسباب مدافعه شود در همه عالم بهتر و خوبتر مذکور میشود کافر و مسلمان مستحسن میدانند دوست و دشمن بحث خیالی ندارند ثالثاً معنی لفظ تلافی و معذرت خواهی که بزبان می آوریم این است که ایلچی معتبری مانند وزیر خارجه ۱ و معتمد ۲ که از رجال پایتخت محسوب باشد از دولت قاهره بر امپراطور روس برود آنچه باید و شاید اذن و اختیار مطلق باو بدهند و یقین است که رفتن

۱- یعنی حاجی میرزا ابوالحسنخان شیرازی ملقب بوزیر دول خارجه .

۲- مقصود همان میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی ملقب بمعتمدالدوله است .

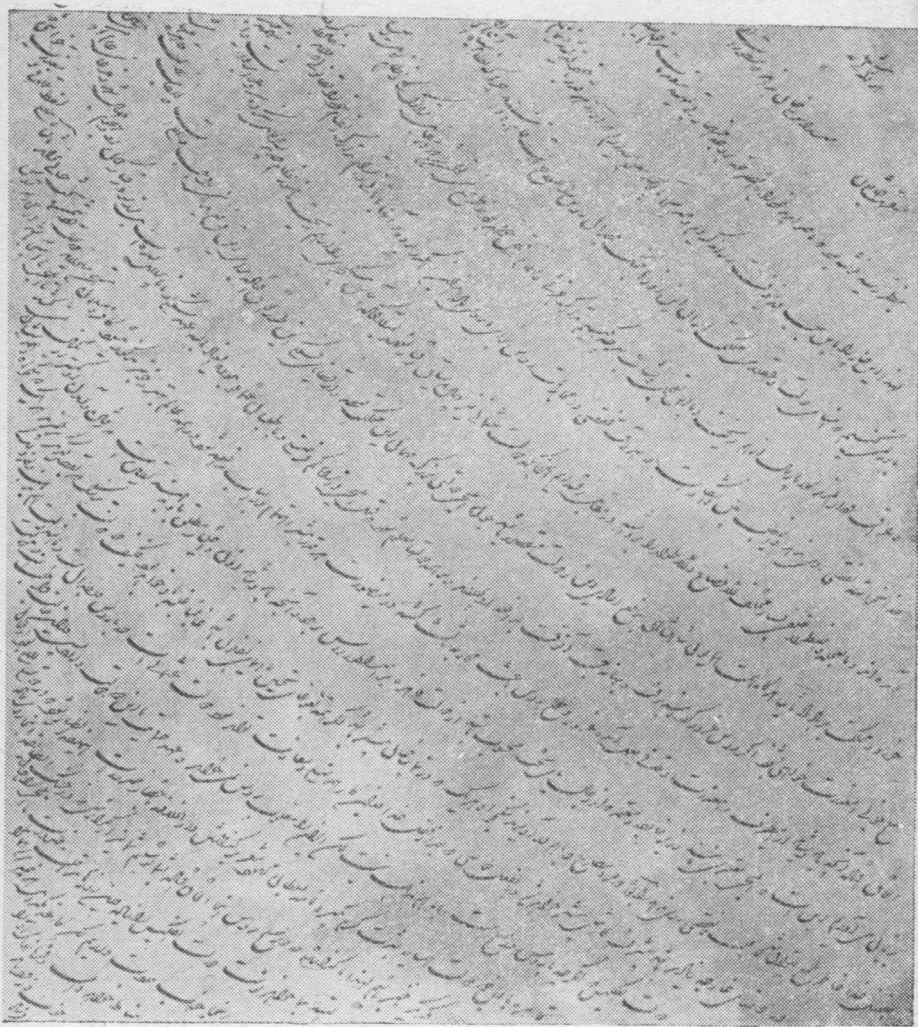
و آمدن او کمتر از یکسال نمیکشد تا ایلچی ما آنجا باشد از محاربه روس بفضل خدا خاطر جمع میتوان شد که عیب و نقصی روی ندهد و رابعاً دو مرد مصارع که باهم درآویزند نیکخواه هر يك که در تماشای چیمان بیشتر باشد اگر همه بغوغای تحسین یا ایمای بفتون باشد غالباً غلبه با او خواهد بود فکیف دو دولت بزرگ که بقصد یکدیگر بر خیزند هر يك که نیکخواه و همدستان در دولتهای خارجه زیاد باشد پیشرفت کارش بیشتر خواهد شد و بالفعل دولتی که بعد از فضل خدا در اینکار همدستی و معاونت تواند نمود دولت عثمانی است که با روس در جدال است و با این دولت هم مذهب و بعد ذلك دولت انگلیس که اگر چه با روس در صلح است و با ما هم مذهب نیست ایکن ایران را مغلوب روس نمی خواهد و عهد حمایت با این دو دولت دارد پس در این حالت واجب است که دولت قاهره با این دو دولت همسایه بشدت گرم بگیرد نامه سلطان محمود مشعر بر گذارش دارالخلافه باختصار ضرور است همینقدر اظهار بشود که در دوستی لازم بود از حال یکدیگر با خبر باشیم لهذا ما گذارشی که در صلح روس اینجا اتفاق افتاده بشما نوشتیم شما نیز از گذارشی که در جنگ آنطایفه آنجا روی داده البته بما خواهید نوشت ، دولت انگلیس را زیاده در این روزها مراقبت ضرور است ما ایلچی را تا حال اینجا خوب در دست داریم لکن کاغذ مکدائل ۱ هر چند برسد همانرا مناط خواهد دانست و فرمانهای او را خوب و زود باید فرستاد و هر چه از مال هندوستانی در سندرفته تمام و کمال باید رساندا گر اینها نشود احتیاط داریم که ببهانه بی نظامی ایران و ایلچی کشی طهران انگلیسها که اینجا هستند از دولت احضار شوند راه مروده و معامله مابسته شود و حال آنکه امداد اسباب جنگ از قبیل معلم و مهندس و توپ و تفنگ و غیره همیشه ازین دولت بما شده بالفعل هم عین ضرورت است .

برادر عزیزم کاغذها رسیده ملفوفهای مبارک را زیارت کردند بیجن خان را برای بلاغ عربضه جواب میفرستند ما چون بیجن خان درد پادارد قادر بچاپاری نیست من لازم دانستم که مختصری از مضمون جوابها بآن برادر حالی کنم تا کارها پس

نیفتد در باب جنگ روس که قبلهٔ عالم یکدل شده اند همانساعت که ملفوفه زیارت شد بخاک افتاده سجدهٔ شکر کردند حمد جناب اقدس الهی را بجا آوردند فرمودند عسی أن تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم کشتن گریبایدوف را همه کس مکروه میداشت و خدا که رشتهٔ کارها در دست اوست صلاح اسلام را در آن دانست تا همین مطلب باعث شود و قلب مبارک شاهنشاه بجهاد کفار روس مایل و عزایم همایون باین صرامت و ثبات تصمیم دهد فرمودند الحق وقتی بهتر از این وقت برای جنگ روس نیست که با عثمانلو در محاربه هستند و اگر چه در این سرحدات غالبند اما در سمت روم ایلی و قرادینگز کارشان بيشرفت ندارد و سپاهشان بستوه آمده و خرجشان بسیار شده گرفتاری کلی دارند بهتر آنست که با دولت عثمانی بموافقت عمل کنیم و از ثواب مجاهدت باز نمایم فالحمد لله الذی هدانا لهذا لولا أن هدانا الله و امرنا الشاه روح العالمین فداء؛ دیگر حکم شده بود که این عزم جنگ را از همه کس پنهان بدارند، روس و انگلیس و آذربایجانی همه قرار کار را بر صلح دانند تا دشمن بفکر کار این طرف نیفتد سپاه و استعداد کلی باین سرحدات نفرستند و همچنان در خواب غفلت بمانند تا عسا کر... همایون در این مملکت مجتمع شود و بیک بار متوکلأ علی الله و مستعین بفضل و عون و وقته اقدام بکار کنند این فرمایشات ملوکانه را از جمله واردات غیبی و الهامات الهی دانستند و بر وفق امر و فرمان عمل کرده هنگامهٔ صلح و دوستی را روسیه گرمتر گرفتند مضامین مرغوب مصحوب میرزا مسعود و میرزا صالح ۱ که در تفلیسند مرقوم داشتند و آدم جنرال قراباغ را بسیار بسیار باطمینان و استظهار را انداختند و میرزا امبور گر ۲ را که در نخجوان است قرار دادند که بتبریز مراجعت کند تجار گر چه و شروانات را استمالت داده اند مأذون بمعامله و تجارت فرمودند باقسا

۱- این دونفر یعنی حاجی میرزا مسعود انصاری و میرزا صالح شیرازی (ناشر اولین روزنامهٔ چاپی فارسی در طهران) را عباس میرزا بلافاصله پس از وصول خبر قتل گریبایدوف برای عذرخواهی و تهیهٔ فرستادن هیأتی رسمی بروسیه روانهٔ حضور پاسکیویچ بتفلیس کرده بود و ایشان در آنجا ماندند تا با سایر اعضای هیأت بیطرزبورگ رفتند ۲- آمبور گر Amburger کاردار سفارت روس بود در طهران که در این تاریخ در نخجوان بود.

مختلف طوری کردند که هیچکس گمان جنگ نبرد و دشمن مستشعر نشود، درباب سپاه قزوین و قلمرو که وقت ضرورت درنواب شیخ الملوک و رکن الدوله عازم این حدود



عکس قسمت وسط نامه قائم مقام

شوند نیز بسیار بسیار شاگرد و مرهون مرحمت و اعانت همایون شدند و مقدم شاهزادگان عظام را زاید الوصف گرامی میدارند و بهر دو کمال و ثوق و اعتماد دارند لکن تا علفها نمو نکنند حاجت سواره نیست اسبها تلف میشود کاه و جو وفا نمی کند حالا همان سرباز

خمسه و همدان را مقرر فرمایند بیاید گوران هم از کرمانشاهان خواهد آمد دو هزار سپاه نظام است و مدتها از مشق و تعلیم عاری شده نزد معلمین فرنگی مشقی کنند ضمیمه سر بازان آذربایجانی باشند کافی است شاهزادگان عظام نیز سپاه و استعداد خود را موجود و آماده نمایند که تا خبر برسد فوراً عازم شوند حالت معطلی نباشد. در باب ایلچی فرستادن که وزیر خارجه را متعذر مرقوم داشته بودند و بنا بمحمود خان آمده است فرمودند امر همایون است محمودخان هم نوکر بزرگ شاه است غرض این است که دولت شاهنشاهی دخیلی بسلطنتهای سابق ندارد الحمدلله دولتی بزرگ معروفست که معنی به در دولتهای کفر و اسلام میباشد از همه جا ایلچی آمده و باز خواهد آمد و مر او ده شده و باز خواهد شد، ایلچی کشتن و مهمان آزدن لایق چنین دولتی نیست باین جهت واجب دانست که یکنفر ایلچی از جانب همایون برود معذرتی از امپراطور اعظم بخواد حرفی حالی کند در این ضمن از اوضاع آنجا بمزید استحضاری حاصل میشود هر چه بیشتر از روی بصیرت کار کنیم البته بهتر خواهد بود در باب پول که مقرر شده بود کمال بیمضایقی داریم اما بصرف واجب برسد نه خرجهای بیهوده جواب فرمودند که هر گاه بنای جنگ شود استدعای ما این است که دخیل داد و ستد پول نشویم تحویلداری مثل آقا اسمعیل بیاید اینجانب نشیند از روی کمال دقت هر چه تنخواه برای این سه مصرف ضرور است سپاه، توپخانه، قورخانه بدهد بمصرف دیگر ندهد در این مصارف هم آنچه بانصاف مقدور آن ولایات باشد اعم از نقد یا جنس ما بجان و دل خدمت میکنیم آنچه مقدور نباشد و بر آن تحویلدار که امین سرکار دیوان است معلوم شود خود بدهد و کار را معطل نگذارد. فرمودند از اول عمر تا بحال بقدر قوه خود در خدمت و جان نثاری مضایقه نکرده ایم و همیشه برای چنین داد و ستد پول در پیش نفس خود خجل و در کل عالم بدنام و متهم بوده ایم حالا هر گاه جنگ نمیشد امنیتی بود و فراغتی داشتیم ممکن بود طوری راه برویم اسم ما برای پول مذکور نشود حالا این عزم همایون انشاءالله تعالی صلاح کل عالم است مگر ما که باز اول خجلت و بد نامی خواهد بود مگر مرحمت فرمایند معین نمایند، برادر جان نوشته بودی منظور قبله عالم سؤالی است که حاصل این سفر را دانسته باشند لهذا اعلام میشود که باعث کلی بر رفتن این سفر چند چیز است

اول تغییر بعضی فصول و شرایط این عهدنامه که هر گاه تغییر نکند زندگانی حرام است و دائم اوقاتها تلخ است مثل مقدمه میرزا یعقوب و امثال آن که تاب نمی توان آورد و قرار اینکه قونسول در هر یکی از ولایات ایران خواهد بنشیند که بخدا پناه چه مفاسد بروز خواهد کرد چه مرارتها عاید خواهد شد ۱ دوم امر طالش و موغان که بالفعل تا رود ارس در دست روس است اگر اینطرف هم مداخلت داشته باشد تسلط بر این چند قطعه زمین که از آذربایجان باقی مانده نمیتوان یافت سهل است امنیت و آرام این ولایت امکان ندارد و هر که دیندار و دولتخواه باشد خواب راحت با این وضع اختلاط و امتزاج در این مملکت نباید بکنند سیم دو کروری که از کوررات عهدنامه مانده و هر گاه اندک غفلت شود ده ماه دیگر موعد میرسد نه روی آن هست که از سر کار اقدس استدعا شود نه چاره داریم که از جای دیگر بکنیم نه از این رعیت و نوکر که اینجا هستند دیگر میتوان چیزی گرفت ۲ دیدیم که درین کرور خوی بر خلق چه گذشت بچه حال افتادند تا هر یک بقدر القوه چیزی دادند دو کرور چیزی نیست که باسان آسان عمل آید بقلم حساب کردن بزبان حکایت نمودن آسان است اما پول کردن و از حلق بر آوردن آنقدر دشوار است که بعد استحاله میرسد چهارم حرفی است که پارسال در اوقات غلبه روس بابتسویچ زده ایم و با ابرشکوف ۳

۱- اشاره است بدو فصل از فصول عهدنامه ترکماجای یکی فصل سیزدهم باین مضمون: «اسرائیکه در جنگ آخر و قبل از این و تبعه که از هر مدت باسیری افتاده اند از هر دو طرف قرار شد که در مدت چهارماه با اخراجات راه بعباس آباد فرستاده شوند و کلای طرفین که در آنجا مأمور باین کار میباشند آنها را گرفته باوطن خود برسانند و هر گاه در مدت مذکوره تعویق شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند یا اسرا خود استدعا نمایند بلامضایقه رد کرده آید».

بهبانه مضمون همین فصل بود که آقا یعقوب ارمنی ایروانی خواجه سرای فتحعلیشاه که مبلغی بدیوان بدهی داشت خود را بگریبایدوف بست و مقدمه او باعث غوغای مردم طهران و قتل ایلچی روس شد.

دیگر فصل دهم که یک جمله از آن اینست: «اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسلسها و حامیان تجارتی که از دولت روس کمافی السابق در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود تعهد میکند که این کونسلسها و حامیانرا که زیاده از ده نفر اتباع نخواهند داشت حمایت و احترام نمایند ....»

۲- برای موضوع این دو کرور رجوع بشماره دوم یادگار سال اول ص ۱۲-۳۵

با مپراطور پیغام داده‌ام و امبورگر و اشکاقاسی که امسال بدار الخلافه آمدند اذن و اجازت  
 همایون را در این باب شنیدند و نوشتند حالا هرگاه خودشان عنری بیاورند و بروم عیبی  
 ندارد اما هرگاه بآن حرفها و پیغامها و اذنها نکول و انکاری از بابت اولیای ایندولت ظاهر  
 شود متضمن هزار عیب است و راه چندین حرف پیدا میشود و بهیچ دلیل و برهان چاره  
 نمیتوان کرد چنین تصور میکنند که ایرانی در وقت تنگ تعهد هرکاری را که بکند همین  
 که کارش گذشت و فراغتی یافت فراموش میکند مغرور میشود بتعهد خود عمل نمیکند  
 دیگر معلوم است که همسایه پر زور هرگاه کسی را اینطور بجای آورد چه نوع رفتار خواهد  
 نمود آخر سخن این است که هرگاه دو کورور را بوضع خوش چاره توان کرد البته رفتن  
 من برنرفتن هزار ترجیح دارد و سایر کارها را باید تاب آورد و حوصله کرد تا خدایتعالی  
 بفضل و کرم خود بسازد هرگاه دو کورور را چاره نتوان کرد خواه این سفر را من بروم یا  
 دیگری یا معتمدالدوله برود باید اولاً قبل از وصول این موعده خود را بیطربورغ برساند و  
 در این مدت تلاشی بکنیم بلکه بفضل الله تعالی مطلب بعمل آید و این وجه از گردن  
 بیفتد، از غرور و فرنگیها دور نیست که بالمثل من خود بروم و خدا نخواسته هیچ کار از پیش  
 نرود لکن کار دنیا با امید است و علی الظاهر در این سفر امید کارسازی هست، برادر عزیزم  
 در اینکه من با وصف اوضاع آنجا که امسال همه کس دید و بالفعل بر هیچکس مشتبه  
 نیست ما عازم رکاب والا هستیم دو خیال بخاطر ما میرسد اول آنکه اینجا مبتدل و بیکار  
 مانده‌ام یا نمیتوانسته‌ام بمانم لابد و ناچار تن برفتن داده‌ام دوم آنکه شیره کارگذاری در  
 خانه و مداخل بیحساب آنزبایجان را در زیر دندان داشته بیوی هر یسه در تنور افتاده‌ام  
 توقع من این است که هر کس چنین داند مجاز است اما آن برادر چنین نداند چرا که  
 اگر شاهنشاه خود من جانب الله مشفق و ملتفت من نبود از دهخوارقان و میانج در رکاب  
 نمی آورد و صحبت صبح و عصر و مسوده کاری اینطرف آنطرف را اگر بالفرض هیچ کار  
 بمن رجوع نشود و هیچ حرف دیگر از من نپرسند بفضل خدا کسی از من نمیتواند گرفت  
 که بیکار بمانم یا مبتدل شوم نوکر بی حیره و مواجب همه طور قانع است تا فضول کیست که  
 نخواهد یقین بدان که هرگاه بالفعل اصرار و عرض خودم نباشد هم شاهنشاه که جان عالم



فدای خاکپایش بادیك قدم مرا از آستانه خود دور نمیکند شیرۀ کارگذاری آن در خانه را هم اشهد بالله از تاریخی که مطلب خان بطهران آمد از زیر دندان بیرون کرده ام یقین دارم که مداخل آذربایجان اگر چند برابر اینکه هست باشد یکدینارش بخود صاحبکار نخواهد رسید تا بمن دور از کار چه رسد، پول شاه و هند و انگلیس هم با جان خود نمی توان بازی کرد شوخی ندارد و هر راهی براهداری سپرده است هرکاری کارگذاری دارد اگر بالفرض نایب السلطنه روحی فداه بخواهد که بمن کاری رجوع فرماید انصاف آنست که بر زمین نیست که بفرماید من بردارم چرا که نه در حسن تدبیر مثل میرزا محمد علی هشتم ۱ نه در سرعت تحریر مثل میرزا عبدالعلی ۲ و اشهد بالله که در کل روی زمین مثل حیدرعلیخان ۳ برای تقلیل خرج و مثل میرزا تقی ۴ برای تکثیر خراج بهم نمیرسد کارهای حاجی آقا ۵ در وثوق و محرمیت و امیر نظام ۶ و سایر شمشیر بندها در وظایف خودشان هم دخلی با مثال من ندارد و نایب السلطنه فراغتی ندارند که در سلام و خلوت صحبتی بدارند مثل محمد صادق خانی از بیرون و مثل معتمدی در خلوت ضرورت داشته باشد یک نفر مثل من هم در آن میانها راهی تواند رفت شعر و تاریخ تبریز حرف توپ و سرباز است و آیه و حدیثش جهد و غزای قزاق و صالادات و خلوت و سلامش شکرلو و مباحفروزلو که تسمع بالمعیدی خیر من تراه یقین است که مثل من عاجزی را آنجاها نمیبینند اگر ببرندهم بخدا پناه یک نفر بر عدد شهداء یا اسرا یا فراریان خواهد افزود

- ۱- یعنی میرزا محمد علی مایل آشتیانی پسر میرزا کاظم که پیشکار و وزیر جنگ عباس میرزا بوده عم میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی .
- ۲- معلوم نشد غرض از این شخص کیست .
- ۳- حاجی حیدر علیخان شیرازی جدیدالاسلام پسر محمد علیخان و برادر زاده حاجی ابراهیم اعتمادالدوله کلانتر شیراز است که مهرداد عباس میرزا بوده .
- ۴- میرزا تقی قوامالدوله آشتیانی جد میرزا ابراهیم خان معتمد السلطنه و جد اعلای آقای قوام السلطنه .
- ۵- ظاهراً یعنی حاجی میرزا آقاسی معلم محمد میرزا و چند تن دیگر از پسران عباس میرزا .
- ۶- یعنی میرزا محمد خان امیر نظام زنگنه فرمانده قشون آذربایجان متوفی سال ۱۲۵۷ .

و يك پياده كافر سواره و يك برهنه دشمن پوشيده خواهد شد كاش سيد خطيب را بگنجه نبرده بودند و ميرزا احمد مرحوم را بار كوبال نفرستاده بودند سرتيب فقير هم اگر بي اين جنگ رفته بود بي اين ننگ ميرفت بنده ابو دلامه شاعر ۱ و ابو حيه نميري ۲ رحم الله امرء عرف نفسه ولم يتعد طوره استاد من كه معتمد است از اين ميدان رقتها چه نفع برد كه شاگردش ببرد و انگاه درين روزگار كه ذوالفقار خاني ۳ هم نيست شير خدا و رستم دستنام آرزو است الغرض نتيجه اين مقدمات آن است كه تولا اقل بداني كه من ملجأ و مضطر باين آمدن نبوده ام گمان جاه و منصب و حاجتي هم نداشته ام بلكه علم يقين دارم و جزم و صريح ميدانم كه در ورود تبريز باز بعينها همان مخمضه است كه سه ساله ديده بودي و داشته ام و هرگاه بخواهي بداني احوال آينده خود را بي رمل و نجوم و فال خواهه حافظ و مثنوي از روي تجربه و امتحان و بلدت اوضاع آن سركار ميدانم باز چه ، كاغذي جدا گانه نوشته ام همانرا نگاه دار تا بعد از اين كه واهمه آنها را بر من وارد خواهيديد بداني كه از روي ناداني مبتلي نشده غافل نفتاده ام بدامت بلكه همه

۱- ابودلامه زندبن جون (متوفى سال ۱۶۱ هجرى) از شعراى معروف اوایل عهد عباسيان است و نوادري دارد از آنجمله وقتي باروح بن حاتم مهلبى حاكم بصره در جنگ با سپاهيان خراسانى همراه بود و چون مبارزى از مخالفين قدم بميدان جنگ گذاشت و عده اى از كسان روح بن حاتم را كشت روح ابودلامه را خواست تا بجنگ با او برود ابودلامه ابا كرد و چون روح او را مجبور ساخت و ابودلامه چاره اى ننديد باو گفت كه چون امروز اول روز آخرت منست ناچار مرا توشه اى بايد ، گرده نانى بامرغ پخته و گوشت و خيكي پراز شراب باو دادند و او شمشير كشان و نيزه بازان بجنگ مبارز رفت ليكن چون باو نزديك شد شمشير خود را غلاف كرد و باو گفت كه من بجنگ تو نيآمده ام بلكه پيغامى دارم سپس گفت چون شهامت و لياقت ترا دانسته ام ميخواهم دوست تو باشم و چون ميدانم گرسنه و تشنه اى و من شراب و كباب همراه دارم بكنار پر كه آبي كه نزديكست برويم و رفع خستگى كنيم . باين تدبير مبارز را با نجا كشيده و چندان دراو دميد كه او را از جنگ باروح بن حاتم باز داشت و باخود پيش او آورد و از شر جنگ كردن با او باين ترتيب نجات يافت .

۲- ابو حيه هيشم بن ربيع كه در حدود ۲۱۰ هجرى فوت كرده نيز از شعراى اوایل عهد عباسى است و او بترس و جبن مشهور بوده و شمشيرى براى دفاع خود داشته كه آنرا «لعاب المنية» ميخوانده و در برنگى مابين آن و يك قطعه چوب تفاوتى نبوده است .

۳- مقصود ذوالفقار خان سمنانى از سرداران اوایل عهد فتحعليشاه است .

این چاهها را در این راه میدانسته ام و معهداً با اختیار خود نه اجبار غیر محض اطاعت و تحصیل رضای صاحب کار و ولی نعمت خود تا دو کلمه خط مبارک را زیارت کرده ام بر خاسته ام و آمده ام و هر ملالی که بر من وارد شود باز بهتر از آن دانسته ام که بی رضای نایب السلطنه از آن در خانه بیرون بمانم ننگ و عار من است و بدنامی صاحب کار من که مثل سایر وزرای شاهزاده‌ها حرف من در خانه آقای من بزبانها بیفتد الحمد لله ولی نعمت من نسبتی بآن ولی نعمتهای عالم ندارد جای تریزه دارد نه تشبیه خودم هم اگر هزار بدر روزتر از اینکه هستم بشوم جور آن وزیرها نیستم بگذار بحرف این و آن بکشند مختار است کردار راست به از یک جور شدن با آنهاست برادر نور چشم نوشتجات مصحوب قاصد رسید نواب شاهزاده ۱ بسلامتی وارد شدند بسیار بسیار خوش گذشت بموقع آمدند ساعت بسیار سعدی که شاه وارد شهر میشد وارد شدند بالا خانه بسیار مرغوبی در اندرون مشخص شد تشریف دارند مورد کمال مرحمت هستند و منتهای التفات را نسبت بمن می فرمایند مورچه و آقا یوسف را نگاه داشتند سایر را کلاً مرخص کردند خودشان چند روز است بجهت اینکه اسفندیار ناخوش است و کار تدارک و مواجیشان درست نشده اینجا معطل مانده اند میرزا مهدی ساعی است که زود روانه کند تا مقدر الهی چه باشد کاغذهای خانه را که فرستاده بودی رسید الحمد لله از مضمونشان خاطر جمع شدم لکن چون کاغذ خط طفلها را هیچکند نداشت بسیار بسیار مشوشم خصوصاً از جانب خانه اسحق و هم شیراهش و محمود علی ۲ که هر چهار تا خط دارند نمیشد که شاهزاده تشریف می آورد خبر نشوند یا خبر شوند هیچ کاغذ ننویسند باری همه را بخدا سپرده ام و بفضل و کرم خدا خاطر جمعی دارم و بس و من یتوکل علی الله فهو حسبه، کاغذ آخری نایب السلطنه که مصحوب قهرمان خان رسید دانستم که ماندن من در اینجا با رضای او جمع نمیشود بی رضای او ماندن را هم خلاف چاکری سی ساله خود دیدم هر طور باشد باز نافرمانی نکردم را بهتر دانستم فرموده اند بیا رویه چاکری من اطاعت است می کنم و می آیم.

۱ غرض از نواب شاهزاده ظاهراً گوهر ملک خانم همیشه صلیبی و بطنی عباس میرزای نایب السلطنه است که در عقد ازدواج قائم مقام بود.

۲- میرزا اسحق برادرزاده و میرزا محمد و میرزا علی دو پسر قائم مقامند.